

به نام لاهورا مزدا



همه میدانیم که تجربه ی گذشته چراغ راه حال و آینده است.

و در این رابطه، من به این باورم که تجربه ی اروپا برای بدست آوردن آزادی و بازسازی يك هويت نوین برای خود، که از دوران رنسانس آغاز شد و نقش مهمی که زرتشت در این زمینه بمدت ۵۰۰ سال یعنی از سده ۱۵ میلادی تا اواخر سده نوزدهم بازی کرد،

میتواند بعنوان یکی از بهترین مدل ها برای جویندگان آزادی در دوران ما بکار گرفته شود.

پژوهشهای بیشماری که از ۳۰۰ سال پیش - که بیشتر آنها بوسیله ی پژوهشگران غربی انجام گرفته - نشان میدهد که در درازای ۳۵۰۰ سال گذشته چه اندازه اندیشه و دیدگاه زرتشت در باره زندگی و جهان هستی در ساختار و زیر بنای فرهنگی اروپا شرکت کرده و بر آن تاثیر گذاشته .

ولی در ازای این زمان بسیار طولانی رابطه ی اروپا با زرتشت همیشه يك داستان عشق و دلدادگی نبوده.

زمانی بوده که اروپا زرتشت را در بالاترین رده فرهنگی خود قرار داده و زمانی هم بوده که با تبلیغاتی زهرآگین تا آنجا که توانسته کوشش کرده تا او را خورد کرده و از میدان بیرون کند.

در مدت ۱۰۰۰ سال، از سده پنجم پیش از میلاد مسیح تا سده ی پنجم پس از میلاد، زرتشت بعنوان "بزرگترین نماد دانش" بوسیله تقریبا تمام فیلسوفهای یونانی و رومی با شیفتگی تمام ستایش و حتی پرستش شد تا جائی که باو نام "آموزگار جهانی" دادند.

ولی در درازای ۱۰۰۰ سال بعد، یعنی از سده پنجم میلادی تا سده پانزدهم، در دورانی که به آن "قرون وسطی" گفته میشود، زرتشت بعنوان آفریننده "دو گانه گرائی" بشدت بوسیله ی کلیسای مسیحی کوبیده شد.

و با کوبیده شدن زرتشت، سایر آئین های ایرانی مانند مهر ستائی *میترایزم* و مانی گرائی، همراه با کل فیلسوفهای افلاتونی یونان و روم کوبیده شدند.

سده ششم آغاز "قرون وسطی" در اروپا بود. دورانی هراس انگیز که به آن "کفر بزرگ" میگویند.

دورانی پر از ترور، کور گرائی و انکزیسیون که زیباترین و ظریف ترین بخش از تمدن اروپائی را ویران کرد.

کلیسای قرون وسطی تصمیم گرفته بود که هر اندیشه، هر جهان بینی و هر جنبشی که در دین مسیحی اندیشه ی "دو گانه گرائی" را وارد کند در جنگ با خداست. و بنابراین باید تنبیه شود و تنبیه یعنی سوزاندن در میدانهای شهر و یا کشتن.

در پشت فلسفه ی "دو گانه گرائی" - یعنی زندگی و جهان هستی در هر لحظه بوسیله ی نبرد میان دو نیروی خود آفریننده مثبت و منفی، خوب و بد شکل میگیرد - کلیسا دست زرتشت را دید. و با حمله به زرتشت، کلیسا به تمام تمدن پیش از مسیحیت در اروپا حمله برد.

ولی حقیقت این بود که کشیشان در آن زمان چیزی از زرتشت نمیدانستند. تنها آگاهی آنها در این باره از فیلسوفان یونانی و رومی می آمد.

این فیلسوفان که بیشتر آنها دو گانه گرا بودند، یا نوشته های خود را به زرتشت منسوب کرده بودند، یا برای اعتبار دادن به خود، پشت نام زرتشت پنهان شده بودند. برای نمونه فیثاغورث، فیلسوف و ریاضی دان بنام سده پنجم پیش از میلاد، که دو گانه گرا بود، خود را در نوشته هایش شاگرد زرتشت یا شاگرد مکتب زرتشت معرفی کرده، یا فیلسوف بنام دیگری، ارستو، می نویسد که تمام دانش استادش یعنی افلاتون که او هم دو گانه گرا بود، از زرتشت میآید و هر چه زرتشت گفته او هم تکرار کرده است.

از سوی دیگر "مانی گرائی" یا "Manithéisme" آئین دیگر ایرانی، که او هم "دو گانه گرا" بود، بصورت "کتیریزم" در جنوب فرانسه و شمال آفریقا و ده ها جنبشهای گوناگون در اطراف دریای مدیترانه و اروپای مرکزی، همه مسیحی ولی دو گانه گرا، خشم کلیسا را نسبت به زرتشت بیشتر کردند، چون در پشت تمام این جنبشها، باز کلیسا دست زرتشت را میدید.

۵۰ سال جنگ خونینی که در سده سیزدهم، پاپ ایتوسنت بر علیه "کترها" در جنوب فرانسه براه انداخت و کشتار وحشتناک در شهر "Montsegour" که سدها هزار نفر کشته بجا گذاشت امروز معروفیت جهانی پیدا کرده و هر سال سدها هزار توریست که به جنوب فرانسه میروند از ویرانه های این شهر دیدن میکنند.

هر چه ما بیشتر در باره ی جنگهای صلیبی کلیسای کاتولیک که یکی پس از دیگری بر علیه جنبشهایی که به "دوگانه گرائی" متهم شده بودند انجام میگرفت میخوانیم، بیشتر به طبیعت رژیهای خود کامه و زور گرای امروزی پی میبریم.

این هم ناگفته نماند که کلیسای پروتستان در زمینه ی این کشتار ها از کلیسای کاتولیک فاصله گرفت و آنها را محکوم نمود.

نادانی و آشفتگی در قرون وسطای اروپا در باره ی زرتشت، به اندازه ای پیش رفت که در تمام این دوران، زرتشت را "شاهزاده ی مغ ها" نامیدند و مغ ها را با شعبده بازان اشتباه گرفتند. واژه انگلیسی Magician از واژه ی Magus که همان مغ است سرچشمه می گیرد در همین زمینه اختراع ستاره شناسی و کیمیاگری و نوشتار کبالای یهودیان را هم به زرتشت نسبت دادند.

در این فضای پر از نادانی، اختناق و کور گرائی بود که صداهای ناراضی از این گوشه ی اروپا از سوی عده ای از خرد گرایان بلند شد.

* * *

ما در سده ی چهاردهم میلادی هستیم، و این آغاز دورانی است که رنسانس یعنی رستاخیز فرهنگی در اروپا به آهستگی در حال بدنیا آمدن است. اروپا در پی هویتی نوین با ارزشهای فرهنگی نوین برای خود، در جستجو است. و این جستجو او را متوجه ی گذشته خود یعنی تمدن یونان و رم کرده.

در آن دوران در محافل خرد گرایان گفتگو از این بود که برای نجات از اختناق کلیسا، تنها راه رهائی مبارزه فرهنگی است. ولی يك مبارزه ی فرهنگی نیاز به ابزار نبرد دارد، نیاز به ارزشهای او دارد.

اروپا این ابزار را در کجا میتواند پیدا کند؟

در تمدن پیش از مسیحیت یعنی در تمدن یونان و رم، میبایستی به دل این تمدنها رفت و ارزشهای فرهنگی را بیرون کشید و به آن جان داد.

ولی تمدن یونان و رم سده ها بود که از یاد رفته بود. بنابراین همه چیز میبایست از نو کشف شود.

در این زمان، یکی از بزرگترین فیلسوفان این دوره بنام گیور گیوس پلتون که نفوذ سیاسی زیادی هم در بار امپراتوری بیزانس بدست آورده بود يك پیشنهاد شگفت آور ولی دلاورانه ای ارائه داد. او گفت که جهان از جنگ دائمی و پایان ناپذیر میان سه دین یهودی، مسیحی و اسلام خسته شده و هیچ امیدی هم به پایان دادن این جنگها نیست. بنابراین بیائید راه دیگری برای نجات نسلهای آینده ی این جهان در پیش بگیریم.

پلتون که با اندیشه های زرتشت یا آنچه به او منصوب شده بود، بوسیله ی آموزگار یهودی خود بنام "الیائوس" آشنا شده بود و شیفته این اندیشه ها گردیده بود، پیشنهاد کرد که یک اندیشه ی جهانی، آمیخته ای از جهان بینی زرتشت و فلسفه ی افلاتون، جایگزین سه دین نامبرده شود.

بسیاری از خردگران و دولتمردان آن زمان این پیشنهاد را پسندیدند و به گرد او جمع شدند و برای پیاده کردن این دیده، سالها کوشش کردند ولی موفق نشدند. با این حال این اندیشه میان سطح گسترده ای از اندیشمندان شکوفا شد و وارد آکادمی معروف افلاتونی فلورانس در ایتالیا گردید و پایه ای برای ساختن هیومنیسم اروپائی در سده ی ۱۶ شد.

از این پس دوباره خردگرایان اروپا متوجه زرتشت شدند. نبردجویان فرهنگی آن زمان، یعنی فیلسوفان، نویسندگان، شاعران، پژوهشگران، موسیقی دانان، دانشمندان در زمینه های گوناگون علمی و بسیاری دیگر در جستجوی یک ابزار نیرومند نبرد بر علیه اختناق کلیسای قرون وسطی احساس کردند که زرتشت میتواند آنها را در این راه یاری دهد.

ولی در آن زمان، برآستی که از زرتشت میدانست؟ که میدانست که این جهان بینی زرتشت بر پایه ی چه اصولی بنیاد شده؟ که میدانست که آیا زرتشت برآستی دو گانه گراست، یگانه گراست، یا هر دو یا هیچکدام؟ دست کم ۱۵۰۰ سال بود که حتی زبان زرتشت هم از یادها رفته بود.

از سوی دیگر تسخیر ایران در سده ی ۷ میلادی بوسیله ی مسلمانان عرب، تقریباً تمام نوشته ها و کتابهای مربوط به زرتشت یا تمدن ایران را به آتش کشیده و نابود کرده بود. بنابراین همه چیز می بایست از نو کشف شود. ولی این کوشش برای کشف دوباره ی جهان بینی و زبان زرتشت، نبرد دیگری را اینبار میان پژوهشگران یهودی، مسیحی و انسانگرا بوجود آورد.

در این مبارزه، هر گروه از این پژوهشگران کوشش کردند که با تفسیرهایی از خود از نوشته هایی که به زرتشت منصوب شده بود زرتشت را بعنوان ابزار نبرد بسوی خود بکشند.

نخستین اقدام در این رابطه بوسیله ی پژوهشگران مسیحی آغاز شد. در این زمان، یعنی در اواخر سده ی هفدهم، یکی از استادان دانشگاه اکسفورد در انگلستان بنام Thomas Hyde که یک مسیحی بسیار با ایمان بود یک کتاب بزرگی در باره ی زرتشت نوشت و تمام مدارکی که در این باره در آن زمان وجود داشت در آن کتاب آورد.

با اینکه او در این راه بسیار زحمت کشید ولی بدبختانه چون همه چیز برای او در این جهان دور مسیحیت میچرخید، کوشش کرد که هر چه میتواند زرتشت را بیشتر به مسیحیت نزدیک کند.

او در کتاب خود نوشت که "زرتشت با اصلاح کردن ادیان گذشته ی ایران، همان کاری را که ابراهیم کرده بود تکرار کرد و یک دین یکتا پرستی را آورد".

او بر این نکته تاکید کرد که "زرتشتیان همیشه یکتا پرست بودند او در آن دین، خدا که اهورا مزدا نامیده شده بر شیطان که بنام انگره مینو است از جهیت دارد".

این دیدگاه البته کاملاً بر خلاف دیدگاه فیلسوفان یونانی و رومی و کلیسای قرون وسطی که زرتشت را "دوگانه‌گرا" می‌پنداشتند بود فقط دو سال پس از نوشتن این کتاب، Hyde بشدت مورد حمله‌ی دو پژوهشگر مسیحی فرانسوی قرار گرفت: نخستین نفر از این پژوهشگران نامش Pierre Bayle بود؛ یک پژوهشگر فرانسوی معروف که در سال ۱۷۰۴ در کتابی مهم بنام "فرهنگنامه تاریخی و انتقادی" نوشت که "نوشته‌های Hyde در باره‌ی یکتا پرستی زرتشت ضعیف، شکننده و غلط است".

او نوشت که "چون زرتشتیان در زیر ستم شدید مسلمانان قرار گرفته بودند، برای محافظت و نگهداری از خود ناچار شدند که باورهای دینهای سامی را که می‌گویند خدا شیطان را آفریده، بپذیرند". خیلی زود Bayle مورد حمایت پژوهشگر فرانسوی دیگری، بنام Able Foucher شد. Foucher که یک بنیاد گرای مسیحی بود در نوشته‌های بسیار خود با خشونت تمام به Hyde هشدار داد که به گفته‌های فیلسوفان یونانی و رومی که زرتشت را "دوگانه‌گرا" گفته‌اند شک نکند، و به Hyde که خود مسیحی بسیار معتقدی بود پیشنهاد کرد که در خط دین راستین یعنی مسیحی باقی بماند.

در این نبرد ایدئولوژیکی، که بوسیله‌ی گرایش مذهبی شدید پژوهشگران از مسیر درست خود خارج شده بود، یک پژوهشگر بنام دیگری، این دفعه یک یهودی انگلیسی بنام Hemyhry Prideaux، وارد میدان نبرد شد. Prideaux در کتاب مهمی در باره‌ی "تاریخ یهودیان" که در سال ۱۷۱۵ چاپ شد، گفته‌های خود را در مورد زرتشت تا آنجا رساند که نوشت: زرتشت یک یهودی به دنیا آمده! و چون او یک یهودی است بنابراین یکتا پرست می‌باشد. او تاریخ زادروز زرتشت را سده پنجم پیش از میلاد مسیح گذاشت و آموزگاران زرتشت را هم بنام الیاس، ازرا و دانیل را هم مشخص نمود. با دوباره کشف شدن و ترجمه او ستا، در اواخر سده نوزدهم بوسیله پژوهشگر فرانسوی، این بار نوبت خردگرایان و انسانگرایان بود که وارد این نبرد ایدئولوژیکی بشوند.

ترجمه‌ی او ستا، نبرد در باره زرتشت را تبدیل به یک نبرد احساسی و پر شور کرد.

نویسندگان بنامی از چهار گوشه‌ی اروپا همچون Von Grimm, Didérot, Goethe, Voltaire, Byron Shelley, Kleist Wordsworth و Nietzsche و بسیاری دیگر را از اواخر سده‌ی هجدهم و تمام سده‌ی نوزدهم وارد میدان نبرد شدند. موسیقی دانان بزرگ هم به این مبارزه‌ی فرهنگی وارد شدند. آهنگساز بزرگ فرانسوی Rameau اپرای معروف خود را بنام "زرتشت" ساخت، موزار دیگر آهنگساز بزرگ زرتشت را در اپرای خود "نی سحر آمیز" آورد و ریچارد اشتراوس سمفونی خود را بنام "آنچنان گفت زرتشت" در شکوه زرتشت آفرید.

سودی را که روشن اندیشان اروپا در آوردن زرتشت به میدان مبارزه برای خود میدیدند این بود که آنها فکر میکردند که زرتشت را میتوانند همچون اسلحه‌ای نیرومند بر علیه کلیسا بکار گیرند. برای آنها دیگر

کلیسا انحصار حقیقت را نداشت. حقیقت میتوانست در يك آئین غیر سامی بسیار کهن تر از مسیحیت هم وجود داشته باشد.

همانطوری که پروفیسور دوشن گیمن در کتاب خود "پاسخ غرب به زرتشت" مینویسد "بیش از بیش زرتشت بخش مهمی از عملکردهائی شد که در اروپای غربی برای آزاد سازی زن و مرد مدرن از مسیحیت انجام میگرفت".

ویژگیهای جهان بینی زرتشت که خردگرایان میگفتند در مسیحیت وجود ندارد، مورد ستایش بی اندازه قرار گرفت، از جمله: خردگرائی، شفافیت و سادگی، ارتباط با طبیعت، بوجود آوردن دیدگاه مثبت و سازنده و بالاتر از هر چیز جل مسئله شیطان و ریخ و در در این دنیا بود.

آنها میگفتند که زرتشت با تئوری « دوگانه گرائی »، خود مسئله ریخ و در در این جهان با خرد بسیار و سادگی تمام حل کرده، در صورتیکه ادیان سامی که ادعا میکنند که شیطان آفریده ی خدا است، چندین هزار سال است که در حل این مسئله در مانده اند.

چون نمیتوانند بگویند که چرا خدائی که هم داناست و هم توانا، موجودی بنام شیطان را خلق کرده که انسانهای ضعیفی را که باز همان خدا خلق کرده، بفریبد و سپس آنها را در آتش ابدی جهنم بسوزاند. بنابراین آن خدا یا دانا نیست یا توانا نیست و یا بدی در طبیعتش است این گونه گفتگوها باعث شد که پژوهشگران مسیحی در برابر خردگرایان جبهه بگیرند و ضد حمله کنند.

آنها Anguetil Duperron را متهم کردند که ترجمه ی او از اوستا جعلی و دروغین است و او در این فضای مسموم، Duperron، که خود يك مسیحی با ایمانی بود عقب نشینی کرد و گفت من در اوستا چیزی را که بشود بر علیه مسیحیت بکار گرفته شود ندیدم.

این گفته خردگرایان را کمی مایوس و دلسرد کرد، با این وجود ولتر در نامه ای کوشش Duperron را ستود.

در این زمان بود که زبانشناسها هم وارد میدان نبرد شدند. سه سال بعد يك ترجمه ی دیگری از اوستا بوسیله ی يك زبانشناس آلمانی با نام Kleukers، ثابت کرد که ترجمه ی Duperron در ست بوده و هیچ دستبردی در آن نشده. از آن پس اوستا برای همیشه وارد آموزشهای آکادمیک و دانشگاهی شد.

با اینکه همگی در ست بودن اوستا را تصدیق کردند و آنرا در پژوهشهای علمی وارد کردند، باز ۳۰ سال طول کشید تا پارتیزانهای مسیحی اسلحه را زمین بگذارند و تسلیم شوند. از آن پس پژوهشگران متوجه پیدا کردن ریشه های مسیحیت در دل جهان بینی زرتشت شدند. کشف زبان سانسکریت و رابطه میان این زبان و زبان اوستائی فهم نوشتارهای اوستا را آسانتر کرد و ریشه های مشترك میان تمدن ایران و هند را به نمایش گذاشت.

برای خردگرایان و انسانگرایان پیروزی دیگری در راه بود. در نیمه ی سده ی نوزدهم یکی از زبانشناسان آلمانی بنام « مارتین هوگ » کشف کرد که ۱۷ بخش از ۷۳ بخش اوستا بزبانی بسیار کهن تراز سایر بخشها نوشته او پس از کوششهای بسیار این ۱۷ بخش را جدا و ترجمه کرد. پژوهشهای زبانشناسی بعدی، با شگفتی تمام ثابت کرد که این ۱۷ بخش یا ۱۷ سرود که به آن « گاتاها » میگویند، ۳۰۰۰ سال پیش، از دهان زرتشت بیرون آمده هوگ متوجه شد که در گاتاها تنها از يك خدا و آنهم « اهورامزدا » نام برده شده و با آنکه این سروده ها از « دو نیروی همزاد و مخالف یکدیگر » سخن میگوید ولی بطور کلی فضای سروده ها انسان را بسوی يك خدای یگانه گرایش میدهد، و این درست برخلاف سایر بخشهای اوستا است که به روشنی از دو نیروی ضد هم « خوبی و بدی، اهورامزدا و انگره ماینو » سخن میگوید.

کشف مارتین هوگ، با استقبال بی سابقه ای از سوی پارسیان هند مواجه شد، برای اینکه بر یگانه گرا بودن جهان بینی زرتشت انگشت میگذاشت.

ولی پذیرش این ایده که اندیشه زرتشت سرچشمه یگانه گرایی در ادیان جهان است و این که زرتشت کاشف یگانه گرایی است برای چندی از پژوهشگران بویژه یهودی، قابل قبول نبود و بسختی میتوانستند آن را هضم کنند.

از جمله **spiegle** و **Darmesteter** دو پژوهشگر معروف آلمانی ضد حمله ی خود را اینبار بر علیه گاتاها آغاز کردند. **Spiegle** کوشش کرد ثابت کند که این یهودیان بودند که به زرتشت یکتا گرائی را یاد دادند و **Darmesteter** حتی جلوتر رفت و ادعا کرد که تمام گاتاها جعلی است و بوسیله ی یهودیانی که در زیر نفوذ یونان بودند نوشته شده!

البته هیچ يك از این دو ادعا نمیتوانست مدت زیادی مقاومت کند. چون چندی بعد پژوهش های باستان شناسی و زبانشناسی نشان دادند که مکان زندگی زرتشت در خاور ایران بوده و در آنجا یهودیان رخنه نکرده بودند و از سوی دیگر خود **Darmesteter**، در ادعای خود تجدید نظر کرد و آنرا باطل نمود.

این گونه ادعاها باعث شد که پژوهشگران دیگری مانند **Rhadl** و **Creuzer** دو پژوهشگر معروف آلمانی، بگویند و کوشش کنند تا ثابت کنند که فرهنگ باختر و خاور و به طور کلی تمام فرهنگها از اندیشه زرتشت سرچشمه گرفته. شاید این هم يك واکنش تندی در برابر نظریه های تند جهت مخالف بود ولی این نموداری بود از فضای ایده نولوژیکی آن روزها.

تنها چند سال پس از دوباره کشف شدن و ترجمه گاتاها، عصاره و گهر آن با زیبایی و عمق ماهرانه ای بوسیله ی یکی از بزرگترین فیلسوفان دوران ما **Friedrich-Wilhelm Nietzsche** در ۱۸۸۳ دوباره باز نویسی شد. این کتاب که « آنچنان گفت زرتشت » نامگذاری شد، نشان میدهد که تا چه اندازه نیچه به عمق اندیشه ی انقلابی زرتشت پی برد و با چه متد ماهرانه ای دینامیک بودن و نوساز بودن را در جهان بینی زرتشت به نمایش گذاشت این کتاب دیدگاه اروپائیان را نسبت به جهان هستی و زندگی کاملاً دگرگون کرد و آنها را از گناهای که هیچگاه مرتکب نشده بودند، بجات داد. دوستان ارجمند، خانمها و آقایان، اجازه میخواهم سخنان خود را با گفته ای از نیچه به پایان ببرم:

”من از دیروز و من از امروزم؛ ولی بخشی از من از فرداست، از پس فرداست و از همیشه است” « آنچنان
گفت زرتشت «

<http://parsiandej.ir>

پارسیان دژ مرجع ایران شناسی